



رابطه مبانی انسان‌شناسی و معنای زندگی  
از نظر ویل دورانت و علامه محمدتقی جعفری

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۷

علی‌اله‌بداشتی<sup>۱</sup>

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۸/۲۰

آسیه استادی<sup>۲</sup>

چکیده

پرسش از معنای زندگی و جست‌وجو از علّت‌های انگیزه‌بخش زندگی، از مسائلی بوده که همواره ذهن بشر بدان معطوف و مشغول بوده است. ویل دورانت فیلسوف و مورّخ آمریکایی قرن نوزده و بیستم میلادی از جمله اشخاصی است که درصدد پاسخ به این مسئله برآمده، کتابی در این زمینه نگاشته و بخشی از آرای اندیشمندان و افراد را با تفکرات متفاوت در آن آورده است. علامه جعفری نیز از اندیشمندان و فیلسوفان معاصر اسلامی با مبانی اسلامی و توحیدی خود در این باره نظراتی را مطرح نموده است. این نوشتار با بررسی نظر ویل دورانت و علامه جعفری درباره معنای زندگی بر اساس مبانی انسان‌شناختی آن‌ها دریافت شده است که دورانت با نگاه مادی که به زندگی انسان دارد، زندگی او را نیز تنها از بعد مادی معنا می‌کند؛ هرچند به‌طورکامل و صریح دین را از دایره معنابخشی زندگی حذف نمی‌نماید و حتی احتمال تأثیر آن را بیان می‌کند، اما در نتیجه کلی، همین روال زندگی مادی و معمول و برآورده شدن نیازهای مادی بشری را کافی می‌داند. در مقابل، علامه جعفری با مبانی انسان‌شناسانه اسلامی و با نگاه توحیدی، ساحت انسان را منحصر به بعد مادی نمی‌داند و بُعد دیگری ورای ماده و دنیا لحاظ می‌کند. بر همین اساس، معنایی که برای زندگی انسان ارائه می‌دهد، متعالی و کمال‌جویانه است. آنچه می‌توان به‌عنوان نقطه اشتراک علامه و دورانت اشاره کرد، مختار بودن، وسعت‌پذیری علم و جز از کل بودن انسان در نظام هستی است که این نگاه به معنایی که به زندگی انسان می‌دهد، اثرگذار است.

**واژگان کلیدی:** معنای زندگی، مبانی انسان‌شناختی، علامه جعفری، ویل دورانت.

۱. دکتری فلسفه و کلام، استاد تمام و عضو هیئت علمی دانشگاه قم (alibedashti@gmail.com).

۲. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام (کلام اسلامی) دانشگاه قم، عضو پیوسته انجمن کلام حوزه، نویسنده مسئول (a\_ostadi@yahoo.com).

## مقدمه

یکی از اساسی‌ترین پرسشی که هر انسانی می‌تواند از خود داشته باشد، این است که آیا زندگی معنا دارد یا خیر؟ و در صورت پاسخ مثبت، معنای آن چیست؟ در طول تاریخ به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم این سؤال مطرح بوده است و فیلسوفان مسلمان و غیرمسلمان در این باره اظهارنظر کرده‌اند. اگر انسان بدانند از کجا آمده و به کجا خواهد رفت، منظومه زندگی او شکل گرفته و مسیر و هدفش در زندگی مشخص می‌شود. ضرورت و اهمیت این مسئله در آن است که با ندانستن پاسخ آن، شخص دچار سردرگمی، پوچی و افسردگی می‌شود و ممکن است به خودکشی فرد نیز منجر شود. با یافتن پاسخ این مسئله، امید و پویایی به زندگی انسان بخشیده می‌شود.

معناداری یا بی‌معنایی زندگی انسان به تصویرهای مختلف از انسان، بستگی تام دارد و با مطالعه انسان‌شناختی می‌توان به این تصویرها دست یافت. اگر در انسان‌شناسی به این نتیجه دست یابیم که انسان دارای هدف معقول و متناسبی نیست که در طول زندگی خود به سوی آن در حرکت باشد یا اگر انسان را موجودی مجبور بدانیم که خود نمی‌تواند سرنوشتش را رقم زند، زندگی برای او پوچ و بی‌معنا خواهد شد و منجر به افسردگی و بی‌انگیزگی و در نهایت میل به خودکشی در او می‌شود؛ در حالی که اگر انسان را موجودی هدف‌دار و دارای اختیار تصور کنیم، برای دستیابی به هدف، با اختیار خود، زندگی برایش معنادار خواهد شد (رک: رجبی، ۱۳۹۰: ۲۵). از اینجا می‌توان اهمیت بحث انسان‌شناسی و مبانی آن را در رابطه با بحث معنای زندگی دانست.

ویلیام جیمز دوران معروف به ویل دوران (۱۸۸۵-۱۹۸۱م)، نویسنده، فیلسوف و مورخ آمریکایی قرن نوزدهم و بیستم میلادی است که بیشتر با کتاب یازده جلدی تاریخ تمدن شناخته شده است. از جمله کتاب‌های وی، «معنای زندگی» است. انگیزه نگارش این کتاب، از ماجرای جوانی که تصمیم به خودکشی گرفته بود، سرچشمه می‌گیرد که از وی خواست زندگی را برایش معنا کند تا از خودکشی منصرف شود. دوران برای پاسخ به سؤال او، نامه‌ای برای افراد مختلف ارسال کرد. وی در مقدمه نامه خود اذعان می‌کند روزگاری خدا در زندگی‌های ما نقش داشته و اکنون از صحنه روزگار محو شده است و همین محوشدگی خداوند باعث سردرگمی بشر و گم کردن هدف در زندگی شده است؛ همچنین دیگر عامل سرگشتگی بشر را کشف حقیقت به کمک علم و فلسفه می‌داند که باعث شده است حتی لذت‌های ناچیز نیز از ما گرفته شود (دوران، ۱۳۹۸: ۱۸-۱۹). وی پس از بیان این مقدمه ناامیدانه، به طرح سؤالات

خود پیرامون ارزش و معنای زندگی می‌پردازد، البته به صراحت بیان می‌کند که خود تا این اندازه نسبت به زندگی ناامید نیست؛ بلکه غرض از بیان آن، طرح بدترین حالت از زندگی بوده است.

سؤالاتی که در نامه مطرح می‌کند به این شرح است: زندگی برای شما چه معنایی دارد؟ چه چیز باعث می‌شود که ناامید نشوید و هم‌چنان به کار و زندگی ادامه دهید؟ دین چه کمکی به شما می‌کند؟ سرچشمه‌های الهام و انرژی شما چیست؟ هدف و انگیزه کار و تلاش‌تان چیست؟ تسلی و خوشی‌هایتان از کجاست؟ گنج‌تان در کجا نهفته شده است؟ (همان) با نگاهی به پرسش‌های او می‌توان دریافت که مؤلفه‌های اصلی مورد نظر او، هدف و انگیزه زندگی، خوشی و رضایت، امید به زندگی، نقش دین در زندگی و گنج‌نهادن در زندگی است؛ بنابراین دورانت، دین را نیز در ارزش و معنای زندگی دخیل می‌کند. وی در وهله نخست، نقش آن را منکر نمی‌شود و احتمال تأثیر می‌دهد؛ اما باید دید نتیجه‌ای که پس از دریافت پاسخ‌ها می‌گیرد، چیست؟ افراد مختلفی از جمله ادیبان، فلاسفه، هنرمندان، بازیگران و حتی زندانیان به نامه او پاسخ داده‌اند. در اینجا به چند نمونه از آن پاسخ‌ها اشاره می‌شود.

ویل دورانت در جایی، «این‌که می‌توان به فلسفه کامل زندگی دست یافت» را منکر شده است و آن را محال می‌پندارد. با این توضیح که زندگی در بنیان خود یک راز است و از سرچشمه نادیده جریان گرفته و در تحول خود نامتناهی است (دورانت، ۱۳۹۲: ۱۱۵). با این حال برای رسیدن به معنایی از زندگی، مطالبی را بیان کرده است. در اینجا آرای علامه محمدتقی جعفری به‌عنوان فیلسوف اسلام‌شناس و دانشمند مسلمان که مبانی اعتقادی توحیدی دارد نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد و با نظرات و مبانی ویل دورانت فیلسوف آمریکایی مقایسه می‌گردد. در واقع قصد این پژوهش، بررسی اثرگذاری مبانی انسان‌شناسانه بر معنای زندگی است که با بررسی مبانی این دو اندیشمند اسلامی و غربی می‌توان دو دیدگاه و مکتب متفاوت را از نظر گذراند و تغییرات حاصل از آن را در بوته نقد و نظر گذاشت. لازم به ذکر است که در مورد چیستی معنای زندگی، دو دیدگاه وجود دارد؛ یک دیدگاه به ارزش زندگی توجه دارد و میزان ارزشمندی زندگی را همان معنای زندگی هر انسانی می‌داند. دیدگاه دوم، انگیزه و هدف برای زندگی را معنای زندگی می‌داند. منظور از مبانی انسان‌شناسی در این نوشتار، مواردی چون مرکب بودن انسان از جسم و روح یا تک بعدی بودن ساحت انسان، اختیار و آزادی انسان یا جبر، علم و معرفت‌پذیری بودن انسان، جاودانگی روح انسانی، کرامت انسانی است.

در پیشینه پژوهش معنای زندگی، می‌توان به کتاب‌هایی از متفکران و فلاسفه مختلف اشاره کرد؛ از جمله در باب حکمت زندگی از آرتور شوپنهاور، انسان در جست‌وجوی معنا از ویکتور فرانکل، انسان و خدا یا معنای زندگی از لوک فری، فلسفه قاره‌ای و معنای زندگی از جولیان یانگ، معنای شادمانی از آلن دوباتن، معنای زندگی از تری ایگلتن، معنای زندگی از تادئوس متسن در دانشنامه فلسفه استنفورد، معنا و هدف زندگی از علیرضا موفق و...؛ همچنین مقالاتی نیز در این باره نگاشته و منتشر شده است؛ از جمله مقاله «معنای زندگی» از ای ام آدامز که ترجمه آن در نشریه نقد و نظر به چاپ رسیده است، مقاله «معنای زندگی» از سوزان ولف، ترجمه مقاله «معنای زندگی» از ریچارد تیلور که در حکمت اسراء به چاپ رسیده است؛ اما در مورد موضوع پژوهش حاضر، کاری صورت نگرفته است که بر اساس مبانی انسان‌شناختی به این موضوع از دیدگاه این دو اندیشمند پرداخته باشد.

لازم به ذکر است از آنجا که ویل دورانت به‌طور واضح و مستقل راجع به مبانی انسان‌شناسی خود سخنی نگفته است و کتابی در این زمینه ندارد، این مبانی از خلال دیدگاه و گفت‌وگوهای وی به انسان و نوع نگاه او به زندگی انسان، استخراج می‌شود.

## ۱. تبیین معنای زندگی از نظر ویل دورانت و علامه جعفری

دورانت، معنای زندگی را چیزی فراتر از علم و فلسفه می‌داند و حتی انسان را برای فهم معنای زندگی، بی‌نیاز از علم و فلسفه می‌داند. او این دیدگاهش را این‌گونه شرح می‌دهد که گاهی تصور می‌شود زندگی با پیشرفت و گسترش علم، فناوری و فلسفه پربارتر و معنادارتر می‌شود؛ اما تشریح می‌کند در قرن ۱۸ و ۱۹ که علم به جای الهیات نشست، گمان می‌رفت که اگر علم باشد، ثروت هم به دنبالش می‌آید و از پس آن خوشبختی به دست می‌آید. حقیقت نیز خود را نشان می‌دهد و انسان از قیود خرافه و جهالت آزاد می‌گردد و با علم تمام مسائل بشر حل می‌شود و دنیا به آرمان‌شهری برای زندگی مبدل می‌شود؛ اما مشاهده شد که با پیشرفت علم و فلسفه، خوشبختی به عقب رانده شد و انسان به موجود خرد و ناچیز تبدیل شد که از این شاخه به آن شاخه می‌پرد، آرام و قرار ندارد و سردرگم است (دورانت، ۱۳۹۸: ۲۲). دورانت در باب معنای زندگی می‌گوید اسپینوزا برای زندگی خود معنایی یافته بود؛ چر که از خود می‌پرسید من چه حُسنی دارم؟ برای آن‌که انسان بتواند به زندگی خود معنایی بدهد که آن را از عدم کامل ممتاز سازد، چه می‌توان کرد؟ او کتابی در این زمینه نگاشته است (دورانت،

۱۳۹۲ الف: ۵۶). از نظر دورانت، کسی که این دغدغه‌ها را دارد، به معنای زندگی دست یافته است؛ همچنین معنای زندگی انسان از نظر او چیزی است که انسان باید به طبیعت و تاریخ بدهد، نه طبیعت و تاریخ به انسان و این را فرصتی برای بیان سازنده و خلاقانه خود می‌داند؛ برای انجام کاری که به زندگی دیگران کمک خواهد کرد هر قدر هم که این کار کوچک باشد (دورانت، ۱۳۹۲ الف: ۵۶). استفانسون یکی از افرادی که به نامه معنای زندگی او پاسخ داده است، دین را جزء لوازم زندگی نمی‌داند و جوابی کاملاً مادی و مخالف دین می‌دهد. او علت ادامه زندگی خود را غذا و سوخت به همراه هوا و خواب مناسب می‌داند؛ هر چند عقیده دارد که با الهام معنوی می‌توان معرفت را نشر و افزایش داد؛ همچنین سؤال از معنای زندگی را بی‌معنا و غیرقابل اثبات می‌داند و البته بی‌معنایی زندگی را نیز قابل اثبات نمی‌داند (دورانت، ۱۳۹۸: ۷۱). دورانت نه تنها پاسخ مادی‌گرایان به سؤالات نامه را نادرست نمی‌داند، بلکه گاهی آن‌ها را تحسین می‌کند و پاسخشان را صریح و ساده می‌داند و حق را با آن‌ها می‌داند؛ هر چند خود را به‌عنوان یک مادی‌گرا نمی‌داند؛ مانند نتیجه‌ای که در پی پاسخ‌های چند تن از اهل ادبیات می‌گیرد که زندگی بدون دین و دیدگاه الحادی الزاماً به ناامیدی و شکست مواجه نمی‌شود؛ بلکه چه بسا صاحبان آن احساس رضایت و خوشی نیز داشته باشند (رک: دورانت، ۱۳۹۸: ۴۲)؛ چنانچه می‌توان در پاسخ هنری لویس (اچ. ال) منکن، خبرنگار، طنزپرداز و منتقد آمریکایی مشاهده کرد که به گفته خودش از دین بی‌بهره بوده است و در خانواده لاادری‌گر زندگی می‌کرد. زندگی از نظر او سرگرم‌کننده و نشاط‌انگیز بوده و از زندگی‌اش احساس رضایت داشته است؛ زیرا در کنار خانواده به کار مورد علاقه خود مشغول است. او معنای زندگی را نمی‌داند و تمایلی هم به دانستن آن ندارد. دورانت در مورد او عقیده دارد که او آدم بدبین، اما در عین حال، شاد و راضی است (رک: دورانت، ۱۳۹۸: ۳۸-۴۲). سینکلر لوئیس، رمان‌نویس آمریکایی نیز در این باره می‌گوید که دین برای خوشبختی و زندگی الزامی نیست و همین فعالیت‌های روزمره مادی موجب رضایت است (همان: ۴۴).

آنچه مشخص است این‌که مفروض دورانت و دیگر افرادی که به نامه او پاسخ داده‌اند، معنادار بودن زندگی است. آن‌ها مانند نیچه زندگی را بی‌معنا نمی‌دانستند یا به از دست رفتن معنای زندگی معتقد نبودند؛ آن‌چنان‌که نیچه و هم‌اندیشان او بدان قائل بودند (نیچه، ۱۳۷۷: ۳۱). هر کدام از این اشخاص به نوعی مقوله معنای زندگی را مورد توجه داشته‌اند، اگر چه معنای مورد نظر هر کدام با دیگری متفاوت است، البته در این‌که معنا را به هدفمندی تعبیر کنیم

و یا ارزش، محل تأمل است. در بین اندیشمندان مختلف نیز این تعبیر یکسان به کار نمی‌رود برخی همچون علامه جعفری، معنای زندگی را به معنای هدفمندی می‌دانند و برخی نیز معنا را به ارزش تعبیر می‌کنند؛ چنانکه نیچه بدان قائل بود (رک: نیچه، ۱۳۷۷: ۴۰-۴۱). علامه جعفری معنادار بودن زندگی را این می‌داند که انسان جزئی از کل حقیقت عالم است و این حقیقت تنها در قالب زندگی محدود و گذرای دنیا منحصر نمی‌شود؛ بلکه او به‌عنوان یکی از اجزای بسیار مهم جهان هستی در یک مجموعه کلی وجود قرار گرفته که از آغاز تا انتها سیر معقول و هدفمندی دارد. در حقیقت وجود انسان مستند به حکمت و اراده کلی الهی است که در عرصه طبیعت جلوه نموده و شکوفایی اش در گرو مسیری است که انتخاب می‌کند؛ به این صورت که اگر در مسیر الهی گام بردارد، شخصیت او به شکوفایی خواهد رسید و در حیاتی معنادار خواهد زیست (رک: جعفری، ۱۳۷۶، ۱: ۵-۷)؛ محمدتقی جعفری بر این باور است که تنها در صورتی زندگی انسان‌ها با تمام ظرفیت شکوفا خواهند شد که آن‌ها معنای حیات را درک کرده باشند (جعفری، ۱۳۸۱: ۳۸۱)؛ بنابراین معنای زندگی از نظر ایشان همان هدفمند بودن زندگی و باعث رشد و شکوفایی انسان است.

دورانت پس از بیان پاسخ‌های دیگران، به شرح نظر خود می‌پردازد. وی در ابتدا با اهل خودکشی همراهی می‌کند و می‌گوید که معنای مطلق نمی‌توان برای زندگی یافت؛ بلکه معنای زندگی را باید در خود آن، در میان امیال غریزی و طبیعی جست‌وجو کرد. لحظه‌های زیبای زندگی دلیل کافی برای معناداری آن هستند؛ مانند قدم زدن در زیر باران، احساس وزش نسیم، خیره شدن به برف و حتی مرگ. او معتقد است که چون طبیعت ما را ساخته است، پس حق دارد که ما را از بین ببرد و ما از عهده شکر نعمت‌های او از جمله حواس پنج‌گانه برنمی‌آیم (دورانت، ۱۳۹۸: ۱۳۸). این تعریف از معنای زندگی بسیار ساده و در عین حال سطحی است و این از بینش او سرچشمه می‌گیرد. زمانی که بیان می‌کند طبیعت خالق ما است، نشان‌گر دید مادی به خلقت آدمی و زندگی او است. او انسان را موجودی نه مختار، بلکه تا حد زیادی مجبور فرض کرده که زائیده طبیعت مادی است و زندگی او در بُعد مادی نیز خلاصه می‌شود. این دیدگاه دور از ذهن نیست؛ زیرا طبیعت، خود مادی است و به بیش از خود نمی‌تواند افاضه نماید؛ اگر او آدمی را مخلوق طبیعت می‌داند، پس طبیعی است که او انسان را موجودی مادی و چه بسا پست‌تر از طبیعت بیندارد.

دورانت در پاسخ نهایی، به مقدمه کتاب خود نیز پایبند نیست. در مقدمه، دین را عنصر

حیاتی برای نجات از سردرگمی انسان می‌داند؛ اما در نهایت، به کمرنگی و به صورت تردیدگونه از آن یاد می‌کند و حتی در وجود خدا با شک سخن می‌گوید و طبیعت را عامل حیات بخش و آفریننده نعمات می‌داند؛ این دیدگاه، او را شخصی طبیعت‌گرا و ماتریالیست معرفی می‌نماید. آنچه از نتیجه نهایی او به دست می‌آید، این است که برای معنابخشی به زندگی نیازی به دین نمی‌بیند و این یعنی نقض حرف خودش که یکی از اجزای تمدن را دین می‌داند. در این صورت طبق عقیده او بدون دین باید با تمدنی ناقص روبه‌رو باشیم و این به معنای جایگاه مهم دین در زندگی است که دورانت آن را نادیده گرفته و به امور ماده بسنده کرده است.

از پاسخ‌هایی که او به سؤالات مندرج در نامه خود داده است، می‌توان دریافت که از دید او آیا دین در تفکر او جایگاهی دارد یا خیر؟ وی در پاسخ به سؤال معنای زندگی، خانواده و کار را مرقوم کرده است. سرچشمه انرژی‌اش را خودستایی، نوع‌دوستی، حرص به تحسین و وابستگی به وابستگان خود می‌داند. هدف و انگیزه برای کار را دیدن شادمانی در اطراف خود و جلب نظر بزرگ‌ترها می‌داند. در پاسخ به سؤال «دین چه کمکی به شما می‌کند؟» گفته است که «ماتریالیسم را نمی‌توانم قبول کنم؛ امیدوارم روزی ایمان به سراغم بیاید. خدا در نظر من علت نخستین یا سرچشمه همه زندگی و انرژی است که حیات و حرکت از او است. او علت غایی و تبلور تلاش‌ها و اشتیاق‌های ما است» (دورانت، ۱۳۹۸: ۱۴۰). این بخش از جواب او متناسب با مقدمه کتابش است که دین و خدا را سرچشمه حیات و هستی و مایه شور زندگی می‌داند؛ اما در جایی می‌گوید در جوانی بسیار مؤمن بودم و به دلیل از دست دادن ایمانم رنج زیادی بردم و تراژدی از دست دادن دین را حس کرده‌ام. اما با این حال هنوز مسائلی هست که در حال بی‌دینی‌ام مرا خوشحال کند (دورانت، ۱۳۹۲ الف: ۵۹ و ۶۰). با این نظر، او خشنودی و لذت از زندگی را منوط به دین‌داری نمی‌داند؛ هر چند آرامش در سایه دین را نفی نمی‌کند، اما عوامل دیگری را به عنوان جایگزین برای آرامش قائل است.

واضح است دوگانگی گفتارهای او که مبتنی بر افکار شک‌گرایانه اوست، به او این اجازه را نمی‌دهد که طرف دین و خدا را بگیرد؛ بنابراین در ادامه می‌گوید که خدا کمال دوردستی است که نیست؛ اما ممکن است که باشد و شاید آن بزرگ‌ترین کل که در همه نسل‌ها، بزرگ‌ترین روان‌ها خودشان را وقف او نموده‌اند، در دین فردا، خدا خوانده شود (همان). این عبارات نشان می‌دهد که او در آنچه بدان اعتقاد دارد و آنچه زیست می‌کند، درگیر است و برای اثبات یکی از آن‌ها و آرام گرفتن دست و پا می‌زند. این سردرگمی به علت حذف بُعد معنوی زندگی است؛

چرا که معنای وسیع‌تر زندگی با توجه به بُعد روحانی آن، نمود می‌یابد و برای یافتن معنای زندگی انسان، باید هدف از آفرینش را بررسی نمود. علامه جعفری نیز عاملی هم‌چون شک بیمارگونه در درون آدمی را مانعی می‌داند که انسان را در مورد پرسش از دین و ضرورت آن در زندگی انسان و کسب معرفت در زمینه خود، خدا، جامعه و جهان باز می‌دارد (رک: جعفری، ۱۳۹۷: ۱۳۰)؛ حال آن‌که زندگی طبیعی الهی از نگاه علامه جعفری این است که همان‌گونه که در زندگی طبیعی مشاهده می‌شود، افراد انسانی در عرصه طبیعت و قوانین آن به وجود می‌آیند، به حیات خود ادامه می‌دهند، بر مبنای قوای جسمانی و نیروهای مغزی و روانی خود، زندگی فردی و اجتماعی خود را تأمین می‌نمایند و نیازهای این زندگی را با تلاش در بهره‌برداری از طبیعت و هم‌نوعان خود مرتفع می‌سازند، در عین حال، با حکم بدیهی عقل و وجدان که باید این زندگی بر مبنای اصول قابل قبول تنظیم شود و برای وصول به هدف اعلاای آن که ورود در جاذبه کمال اعلی است، از اصول صحیح تبعیت نمایند، دخالت عامل الهی ضرورت پیدا می‌کند و بدون دخالت عامل الهی که در آیه ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ آمده است، امکان‌پذیر نیست؛ همچنین بدون دخالت عامل الهی، هیچ قاعده و قانونی نمی‌تواند پاسخ‌گوی مسائل اصلی انسانی در ارتباطات چهارگانه باشد (۱. ارتباط انسان با خویش، ۲. ارتباط انسان با خدا، ۳. ارتباط انسان با جهان هستی و ۴. ارتباط انسان با هم‌نوع خود) (جعفری، ۱۳۷۶، ۲۵: ۸۲۳۷ و ۸۲۳۸). این نوع نگاه به انسان و زندگی او، بعد الهی و دینی را در معنابخشی به زندگی او پررنگ‌تر می‌نماید. همچنین شرط اساسی فهم معنای زندگی را تأمل و درنگ در «خود» و «شناخت هویت خود» می‌داند که نقطه آغازین آن، پاسخ به چهار سؤال مهم: «من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ چرا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟» است؛ پس یکی از مهم‌ترین سؤالاتی که قبل از هر چیز انسان آگاه باید به آن بپردازد و آن را کشف کند، سؤال از آگاهی به «من» است (جعفری، ۱۳۶۲: ۱۱۲)؛ ولی از طرف دیگر این‌گونه هم نیست که انسان به‌راحتی در زمان محدودی، هویت خود را بشناسد و به درک تمام معنای زندگی خود نائل شود. درک شخصیت انسانی باعث می‌شود که به زندگی دنیوی بسنده نشود و حیاتی برتر و فراتر از دنیا را مورد توجه قرار دهد تا در آن به شکوفایی و رشد برسد. این نقطه شروع یافتن معنای زندگی است. علامه با بینش دینی خود و با استناد به آیات مختلف<sup>۱</sup>، مدبر جهان را خداوند می‌داند که آسمان،

۱. رعد: ۲؛ یونس: ۳۱.



عرش، آفتاب و ماه با حکمت او در حرکت و جریان هستند. ایشان تدبیر را به معنای اندیشه طبیعی و قانونی نمی‌داند که انسان‌ها با استخدام واحدها و قضایای خام خود در کارگاه مغزشان به جریان اندازند و نتیجه‌گیری نمایند؛ بلکه معنای لغوی امر را اعتنا نمودن و نظم بخشیدن می‌داند که در صورت نسبت به انسان به معنای عاقبت‌اندیشی و تفکر می‌شود (جعفری، ۱۳۸۳ الف: ۴۸). تدبیر برخی امور به فرشتگان نسبت داده شده است؛ اما این تدبیرهایی که به عهده انسان یا فرشتگان گذارده شده است، جنبه استقلالی ندارند، بلکه به اذن و واگذاری از طرف خدا است (همان: ۴۹). واضح است وقتی تدبیر همه امور در اصل و ذات به دست خدا باشد، انسان نیز ره‌اشده و بی‌هدف در جهان هستی قرار نمی‌گیرد و لزوماً با حکمت و هدفی خلق شده و زندگی‌اش تدبیر شده است.

علامه معتقد است که اصول کلی اخلاق، بنیاد اساسی انسانیت است که بدون مراعات آن‌ها انسان نمی‌تواند از مرز حیوانیت عبور نماید. این همان اصول حیات معقول است که فقط عمل به آن‌ها است که می‌تواند معنایی به زندگی ببخشد و از سقوط در پوچ‌گرایی نجات دهد (جعفری، ۱۳۷۶، ۹: ۲۷۰۲). انسان‌شناسی دینی‌ای که علامه جعفری بدان معتقد است، با ویژگی‌هایی چون جامعیت، اتقان، توجه به مبدأ و معاد و بینش ساختاری ساحت انسان، باعث می‌شود تصویری هدفمند و دارای اختیار از انسان آشکار شود (رجبی، ۱۳۹۰: ۳۷)؛ بر همین اساس، معنایی که از زندگی انسان ارائه می‌دهد، با توجه به مبانی انسان‌شناسانه خود، هدفمند و متعالی است.

## ۲. بررسی دیدگاه‌های دورانت و علامه جعفری بر اساس مبانی انسان‌شناسی آن‌ها

معنایی که برای زندگی انسان در نظر گرفته می‌شود رابطه مستقیمی با نوع نگاه شخص به انسان و مبانی انسان‌شناسانه او دارد. این‌که انسان را موجودی تک‌ساحتی و یا دو‌ساحتی، فناشونده یا فناپذیر و جاودانه، دارای کرامت یا لثامت، موجودی منزوی یا اجتماعی، دارای سعه وجودی محدود یا تا محدود، مجبور یا مختار بداند یا او را مستقل از جهان هستی یا جزئی از آن در نظر بگیرد، تمام این موارد بر تعریف معنای زندگی انسان تأثیرگذار است. انسانی که فقط دارای ساحت دنیوی و فانی و موجودی پست است، آنچه از زندگی می‌خواهد و هدفی را که دنبال می‌کند، با خواست و هدف انسان دو‌ساحتی، جاودانه و دارای کرامت، متفاوت است.

زندگی برای انسانی که خود را برای هدفی متعالی خلق شده بداند، پوچ و بی معنا نیست، بلکه معنایی متعالی دارد. هر چند او در زندگی با رنج‌ها و ناکامی‌های زیادی مواجه شود، او را به پوچی نمی‌کشاند؛ زیرا هدف آفرینش و فلسفه وجودی خود را می‌داند. او هدفی برای زندگی دارد. عوامل پوچ‌گرایی در صورتی انسان را به ورطه پوچی می‌کشاند که با ضعف ایمان مذهبی همراه باشد. بنابراین هدف آفرینش با معنای زندگی رابطه تنگاتنگی دارد. انسان مؤمن هیچ‌گاه به پوچی و بی‌معنایی نمی‌رسد (گرامی، ۱۳۹۰: ۱۰۲). سوزان وولف نیز معتقد است که پرسش از معنای زندگی، اغلب با این پرسش همراه است که آیا انسان بخشی از یک هدف بزرگ‌تر یا هدف الهی است یا خیر؟ این پرسش، یک پاسخ دینی می‌طلبد (وولف، ۱۳۸۲: ۲۹)؛ بنابراین باور و نوع نگاه به انسان در معنا دادن یا بی‌معنا دانستن زندگی انسان مؤثر است. در ادامه برخی مبانی انسان‌شناختی ویل دورانت و علامه جعفری بررسی می‌شود تا از خلال آن، چرایی معنایی که برای زندگی بیان می‌کنند، دانسته شود. لازم به ذکر است که نمی‌توان به طور منسجم و صریح به منبعی دست یافت که مبانی انسان‌شناختی ویل دورانت در آن وجود داشته باشد؛ بنابراین از میان نظرات وی در منابع و کتاب‌های مختلف به این مبانی پی برده می‌شود.

## ۱-۲. دو بعدی یا تک بعدی بودن ساحت انسان

بنا بر مبانی انسان‌شناسی اسلامی - که علامه جعفری بدان قائل است -، انسان موجودی دو بعدی و ترکیب‌یافته از روح و جسم است (رک: رجبی، ۱۳۹۰: ۱۱۴). نظریه دوگانه‌انگاری، انسان را دارای دو بعد مادی و غیرمادی می‌داند؛ بر این اساس، وجود انسان به جسم خاکی و دنیوی منحصر نمی‌شود و دارای بعد غیرمادی روح و یا نفس نیز است (گرامی، ۱۳۹۰: ۶۵). انسان از دو جهان ودیعتی دارد؛ ودیعت عالم خلق، بدن است که مشترک بین انسان و حیوان است و ودیعت عالم دیگر (عالم امر)، مختص انسان است و روح نام دارد (کلاتری، ۱۳۸۶: ۱۸۶). علامه جعفری نیز با این نگاه، قائل به دو ساحتی بودن انسان است. ایشان روح را دارای دو رو می‌داند: طبیعت و ماورای طبیعت؛ همچنین می‌گوید که روح دو سطح دارد: سطح ظاهری رو به طبیعت و سطح عمیق که پیرو قوانین و جریانات طبیعی نیست. وی، قلمروهای روح انسانی را در سه عرصه می‌داند: قلمرو روشن (خودآگاه)، قلمرو تاریک (ناخودآگاه) و قلمرو نیمه‌روشن (مرحله‌ای میان خودآگاه و ناخودآگاه) (رضایی‌نیا، ۱۳۹۹: ۲: ۲۰). این نشان می‌دهد که علامه نه تنها به بعد روحانی انسان قائل است، بلکه نگاه ویژه‌ای به آن دارد و

بر همین اساس، بیانی که از معنای زندگی انسان ارائه می‌دهد، به بُعد دیگر ساحت انسان (بعد معنوی او) اشاره دارد که آن را فرامادی و متعالی می‌نماید. این در حالی است که بنا به آنچه از دیدگاه ویل دورانت می‌توان دریافت، وی به جوانی که قصد خودکشی داشت، تنها به توصیه‌های مادی نظیر ازدواج، فرزندآوری و شغل اشاره کرد. وی با این راهکار برای معنابخشی به زندگی، در واقع فقط به یک بعد از نیاز انسان پاسخ گفته و بعد دیگر را که چه بسا مهم‌تر از بعد مادی است، نادیده گرفته است. نگاه دورانت به انسان را می‌توان از خلال نگاه او به جهان دریافت؛ آن‌جا که می‌گوید: جهان چنان‌که مادی‌گرایان قائل هستند، یکی است و هر جزء آن مادی است؛ اما در میان هر یک از اجزای ماده، نیروی مختاری در فعالیت است که هم شبیه و هم مبشر حیات و نفس است (دورانت، ۱۳۸۵: ۵۳ و ۵۴). در درون ماده ناجنبان و ساکن، اصلی از حیات و نیرویی وجود دارد. این شکاف نه با پایین آوردن روح، بلکه با بالابردن ماده پر می‌شود (همان: ۵۳). از نوع جهان‌بینی و نگاه جهان‌شناختی او می‌توان دریافت که وی نه تنها برای انسان، بلکه برای هر جزئی از جهان، قائل است که نیرویی ورای ماده نیز وجود دارد و اجزای ما بین ماده‌ها با این نیرو یا روح پر می‌شود.

به گفته او، یک مادی‌گرا، مقام ماده را بالا می‌برد و در سلسله اتصال تطور ماده به حیوان و حیوان به انسان، شکافی قائل نیست؛ اما معتقد است زمانی این فرضیه صحیح است که به نیرویی که این تطور را ناگزیر می‌کند، قائل باشیم (رک: همان: ۵۳). به هر حال، او در این مورد و با این تعبیر، حق را به مادی‌گرایان می‌دهد.

بیشتر کسانی هم‌که به نامه دورانت پاسخ داده‌اند، یک بُعد از زندگی بشری را در نظر گرفته‌اند و در صدد پاسخ‌گویی آن برآمده و معنای مادی برای زندگی انسان در نظر گرفته‌اند.

## ۲-۲. جاودانگی یا فنای انسان

اعتقاد به وجود بعد معنوی و روح در انسان، باور به جاودانگی انسان را به دنبال دارد؛ زیرا بقای انسان و تداوم زندگی او پس از مرگ و متلاشی شدن بدن جسمانی او، به علت وجود روح غیرمادی در او است (رک: رجبی، ۱۳۹۰: ۱۱۴ و ۱۱۵). علامه جعفری نیز قائل به جاودانگی روح است و همه چیزها را فناپذیر می‌داند، جز روح که زمان و مکان ندارد (رضایی‌نیا، ۱۳۹۹: ۲). قائل بودن به جاودانگی انسان ربط مستقیمی با مسئله معاد نیز دارد. علامه بنا به بینش دینی خود، غیر از حیات دنیوی، حیات اخروی نیز برای انسان قائل است که از آن به

حیات واقعی در مقابل حیات دنیوی- که بازیچه‌ای بیش نیست- تعبیر می‌کند (جعفری، ۱۳۸۳ الف: ۸۹)؛ در حالی که دوران نخست اظهار می‌کند که علت نشأت دین، نیاز انسان به احساس ارزشمندی زندگی و بیهوده نبودن آن است. حال اگر ایمان ضعیف شود، زندگی و ارزش آن نیز رو به کاستی می‌نهد، نمایش روحانی زندگی تبدیل به حادثه زیستی می‌شود و ایمان و امید جای خود را به ناامیدی و ترس می‌دهد؛ در این هنگام است که زمانه، بیمار و وضع، نگران‌کننده می‌شود و اعتقاد به بزرگی انسان، معنای زندگی، جاودانگی زندگی و زندگی پس از مرگ ممکن نیست (دورانت، ۱۳۹۸: ۲۰)؛ اما در نهایت، انسان را تابع طبیعت می‌داند و می‌گوید که «ما محدودیم و خواهیم مرد. زندگی زمانی به پایان خواهد رسید، نباید از مرگ آشفته شویم. مرگ ممکن است برای ما برکتی بزرگ باشد» (دورانت، ۱۳۹۲ الف: ۵۸). این نوع نگاه باعث منحصر کردن زندگی انسان در قالب دنیوی می‌شود که بر اساس آن معنایی که از این زندگی ارائه می‌دهد، به طور طبیعی با نگاه علامه جعفری متفاوت خواهد بود. وقتی انسان جاودانه نبوده و معادی در پس این دنیا وجود نداشته باشد، هدف از زندگی، گذران زندگی دنیوی و برآوردن نیازهای آن است و بیش از آن، معنایی نخواهد داشت. در این مبنا نیز علامه با دورانت اختلاف نظر دارند.

### ۳-۲. جزء از کل بودن

دورانت برای معنادارتر کردن زندگی قائل است که باید خود را جزئی از یک کل بدانیم و به دنبال هدفی بزرگ‌تر از خود باشیم؛ چنانچه جواهر لعل نهرو نیز این عقیده را داشت. او سپس این‌گونه نتیجه می‌گیرد که هر چیزی به واسطه ربط آن به عنوان یک جز با یک کل معنا می‌یابد و باید با تمام ذهن و تن خود برای این کل کار کرد تا رضایتمندی زندگی حاصل آید. اگر نتوانیم برای زندگی معنای متافیزیکی تعریف کنیم، اما می‌توان هر بخشی از زندگی را در ارتباط با بخش بزرگ‌تر معنا کرد. از این نتیجه می‌گیرد که تأهل و فرزند داشتن از زندگی مجردی، معنا و غنای بیشتری دارد (رک: دورانت، ۱۳۹۸: ۱۳۹). این بخش از نظر او که انسان را جزئی از کل می‌داند، به دین‌اندیشان و دین‌داران نزدیک است. علامه جعفری معتقد است که انسان به عنوان جزئی از کل (عالم هستی)، باید تکلیف خود را با این کل مجموعی روشن نماید (رک: جعفری، ۱۳۷۶، ۱: ۵)؛ اما با تفاوت در مبانی دینی. چنانچه علامه جعفری معتقد است که انسان برای درک معنای زندگی خود، باید جایگاه خود را در عالم بنگرد و بداند که در کجای

جهان هستی قرار دارد تا بتواند درک کاملی از معنای واقعی زندگی داشته باشد. علامه به عنوان یک خدا‌باور، انسان را با جهان هستی مقایسه می‌کند و برخلاف دورانت، انسان را از جهان هستی برتر می‌داند؛ زیرا معتقد است انسان، علت غایی عالم آفرینش و انگیزه خدا از خلقت و به جریان انداختن جهان هستی بوده است؛ نه این‌که پست‌تر از جهان هستی و طبیعت باشد (همان).

نوع پاسخ‌ها به نامه دورانت درباره زندگی جزئی یک انسان به عنوان یک فرد بحث می‌کند و به دایره فکر همان شخص محدود است، به جز محدود پاسخ‌هایی که از محدوده فرد، خارج شده‌اند و زندگی انسان را در اجتماع مورد نظر قرار داده‌اند. در این مورد، دورانت عقیده دارد که ما باید خود را جزئی از کل در نظر بگیریم. این دیدگاه صحیحی است، اما کافی نیست. بشر هم زندگی فردی و هم اجتماعی دارد. به طور کلی، معنای زندگی، مفهوم عام برای همه انسان‌ها است. اجتماعی بودن انسان از جمله مباحثی است که اثبات آن نیازی به بحث زیادی ندارد؛ زیرا اجتماعی بودن انسان از فطریات او است. شواهد تاریخی حاکی از آن است که انسان همیشه در اجتماع و به طور دسته جمعی زندگی می‌کرده است. اجتماعی بودن حتی آن قدر مهم است که اندیشمندان بر این باور هستند که انسان بدون آن، به کمال نوعی انسان و سعادت‌ی که همواره به دنبال آن است، دست نمی‌یابد و از رهگذر اجتماعی شدن که به آن هدف متعالی خود می‌رسد؛ چون انسان تمام کارها را نمی‌تواند به تنهایی انجام دهد و به سعادت برسد (کلانتری، ۱۳۸۶: ۱۸۷). دورانت به دنبال گم‌شده‌ای برای معنابخشی به زندگی است و تا این‌جا که به جست‌وجوی کل و موجود برتر می‌پردازد، راه را صحیح آمده است، اما در تبیین و مبنای آن دچار خطا است. وی همچنین آن کل را مبهم در نظر گرفته و در برخی مصادیق بسیار خرد و ناچیز در نظر می‌گیرد؛ برای مثال، وی برای توجیه نظریه خود، کل را تأهل در مقابل تجرد قرار می‌دهد (رک: دورانت، ۱۳۹۸: ۱۳۸) که به نظر می‌رسد مقایسه صحیحی نیست، بلکه تأهل در کنار تجرد جزئی از کل واحد هستند؛ بنابراین می‌توان گفت علامه جعفری و دورانت در «جزیی از کل دانستن انسان»، مشترک هستند و این باعث می‌شود نگاه وسیع‌تری به معنای زندگی انسان شود؛ هر چند اختلاف نظرهایی در مبنا و مصداق دارند.

#### ۴-۲. قابلیت وسعت‌پذیری دانش انسان

انسان نه تنها اجمالاً توانایی ادراک امور حقیقی را دارد و بر این اساس علوم حقیقی را که

ما به ازای خارجی دارند شکل می‌دهد، بلکه بر اساس خصیصه اعتبارسازی، توانسته دنیای پیچیده اعتباریات را شکل بخشد. وی بر خلاف نباتات، پاره‌ای از نیازهایش به واسطه شعور، ادراک، میل و لذت مرتفع می‌شود. اعتباریات از همین جا برمی‌خیزند (کلانتری، ۱۳۸۶: ۱۸۷). علامه با تأکید بر بعد دانش‌پذیری انسان، انواع شناخت‌ها و ابعاد مختلف روح و ذهن انسان را در مسئله علم مفصل بحث می‌کند؛ از جمله شناخت با تدبیر، شناخت استنباطی، شناخت تذکری، شناخت روش‌بینانه، شناخت یقینی و... (رک: جعفری، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۱۱۴)، حتی اشاره می‌کند که خداوند به پیامبر ﷺ امر می‌کند که از او افزایش علم خود را طلب کند، با این‌که علم و بینش و آگاهی پیامبر اسلام ﷺ درباره انسان و جهان قابل تردید نیست (جعفری، ۱۳۸۳: ۹۶). در جایی نیز به سخن ویل دورانت اشاره می‌کند که درباره پیامبر اسلام ﷺ می‌نویسد: «با این‌که ثابت نشده است که پیامبر اسلام ﷺ کتابی خوانده باشد یا در نزد کسی درسی فراگرفته باشد، شناخت او درباره انسان کم‌نظیر است، حتی در میان کسانی که عالی‌ترین مراحل علم را طی کرده‌اند» و آن را تأییدی بر مطلب خویش می‌داند (همان)، البته علامه در بحث علم انسان قائل به محدودیت است و برای اثبات این مدعا به آیاتی از قرآن<sup>۱</sup> اشاره می‌نماید (رک: همان: ۹۴). ویل دورانت نیز قائل است که ذهن انسان برای درک مسائل حیات و جهان رسا نیست؛ اما معتقد است که نباید از فهمیدن و کشف دست کشید، بلکه می‌گوید تا جایی که امکان کشف برای انسان مهیا است، باید از آن بهره برد و هر چه فهم انسان بیشتر شود، بیشتر به نادانی خود پی می‌برد. او مثال‌هایی از اتم و الکترون و همچنین کوانتوم می‌زند که ذهن بشر توانایی درک و کشف آن‌ها را تا حدی دارا است (دورانت، ۱۳۸۵: ۴۳).

همان‌طور که ملاحظه شد، هر دو این اندیشمندان به وسعت‌پذیری ذهن انسان و گنجایش آن برای درک امور بیشتر و کسب و کشف علم قائل هستند. بر این اساس، درک زندگی و یافتن هدف آن نیز جزو اموری است که انسان می‌تواند به آن دست یابد و امر محالی برای انسان نیست.

## ۵-۲. اختیار یا جبر انسان

از نظر علامه جعفری، اختیار عبارت است از نظارت و سلطه من به دو قطب مثبت و منفی کار. اگر چه از جنبه روانی فوق‌العاده وسیع و گسترده است، ولی به هنگام اجرای این پدیده،

۱. طه: ۱۱۴؛ اسرا: ۸۵.

زمان و مواد و مسیر مشخصی که کار در آن صورت می‌گیرد، معین و محدود است؛ به‌ویژه از این‌رو که اکثریت قریب به اتفاق انسان‌ها در جوامع بشری، اختیار خود را در میدان‌هایی محدود و با انگیزه‌هایی شناخته‌شده به اجرا در می‌آورند (جعفری، ۱۳۸۳ الف: ۷۲). ایشان با استناد به آیه «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر: ۳۸) استدلال می‌نماید که نفس یا خود هر انسانی در صلاح و فساد بی‌طرف است و آنچه او را به سمت یکی از این دو می‌کشاند، همان اختیار یا اراده انسان است (رک: جعفری، ۱۳۸۳ الف: ۱۰۴ و ۱۰۵)؛ بر این اساس، ایشان قائل به اختیار انسان است؛ اما اختیار انسان را محدود و تابع شرایط می‌داند و بر اساس بینش اسلامی و جهان‌بینی الهی خود، ویژگی‌هایی را برای آزادی برمی‌شمرد که باعث ایجاد محدودیت‌های برای آن به‌ویژه در سطح اجتماع می‌شود: (۱) بی‌قیدوبند نبودن آزادی و مسئولانه بودن آن (۲) عامل رشد و تکامل انسان بودن (جعفری، مجموعه مقالات: ۱۴۴). علامه آزادی‌ای را که در نظام غربی حاکم است، غیرمسئولانه و نامحدود می‌داند؛ در حالی که آزادی مسئولانه می‌خواهد در خدمت حیات معقول و وسیله ارتقای بشر باشد. آزادی در اجتماع می‌تواند به معنای این باشد که فرد بتواند از خصوصیات و مواهب فردی خود بهره‌برداری نماید؛ یعنی قوانین اجتماعی و طرز اجرای آن، چنان مکانیکی نباشد که فرد در حال دست و پا بسته در زنجیر قوانین قراردادی هیچ‌گونه قدرت بروز دادن تمایلات و اراده‌های فردی خود را نداشته باشد؛ بنابراین ممکن است فردی که در یک اجتماع از آزادی برخوردار است، با تحریک علاقه «من» و دو فرع مشتق آن (لذت و الم، نفع و ضرر) به شکل اجبار، بهره‌برداری نماید. به همین جهت است که می‌توان گفت قراردادهای اجتماعی و حرکات انسان‌ها مطابق آن قوانین، بر آزادی انسان بیشتر دلالت می‌کند تا مجبور بودن او؛ زیرا روشن است که آن چنان‌که عامل علاقه به، اشتیاق به جلب نفع و دفع ضرر، دریافت لذایذ و دوری از آلام، قدرت مکانیکی اجباری دارد، قوانین اجتماعی دارا نیست (جعفری، ۱۳۷۹: ۲۱۴). اختیار با کرامت انسانی نیز رابطه دارد. در مبانی اسلامی، انسان دو نوع کرامت، ذاتی و اکتسابی دارد. کرامت ذاتی انسان، تکوینی و مربوط به مقایسه او با دیگر موجودات عالم است؛ اما کرامت اکتسابی او، مقام و منزلتی است که خود با تلاش به دست می‌آورد. این نوع از کرامت، به اختیار و آزادی عمل نیاز دارد تا بتواند از رهگذر ایمان و عمل صالح بدان دست یافت (رجبی، ۱۳۹۰: ۱۶۰)؛ بنابراین طبق مبانی انسان‌شناسی اسلامی، انسان باید با اختیار خلق شود تا به این منزلت برسد. علامه

جعفری کرامت و منزلتی را هم‌سو با دیدگاه اسلامی خویش برای انسان قائل است که در عبارات مختلف آن را بیان نموده است؛ از جمله این‌که اشاره می‌کند ارزش و قیمت انسان بیش از دو جهان است (رضایی‌نیا، ۱۳۹۹، ۲: ۱۶). دوران هر چند به طور مستقیم مسئله اختیار انسان را مطرح نکرده است؛ اما از آن‌جایی که لذت بردن از زندگی و بهره‌وری از لحظات زندگی را مطرح می‌نماید (دوران، ۱۳۹۲ الف: ۵۹ و ۶۰)، به نظر می‌رسد انسان را مختار می‌داند؛ زیرا توصیه‌هایی برای رسیدن به آرامش در زندگی می‌کند که نشان از اختیار و آزادی عمل انسان در انتخاب آن اعمال دارد. در این صورت، زندگی انسان مختار دارای معنا خواهد بود و قابل انتخاب و تغییر توسط خود انسان است.

### نتیجه‌گیری

(۱) این مسئله که دوران به معنای زندگی باور دارد و زندگی را بی‌معنا نمی‌داند، از نکات مثبت تفکر او است که حتی برای دریافت پاسخ کامل به پرسش معنای زندگی، به تلاشی دست می‌زند و نامه‌ای برای افراد مختلف در اقصی نقاط جهان ارسال می‌کند که در نوع خود، عملی تحسین‌برانگیز است؛ همچنین نکته مثبت دیگر این است که او به گزینش افکار دست نزده و نامه را برای افراد با گرایش‌های متفاوت ارسال نموده است و پس از دریافت پاسخ‌ها نیز، دست به حذف آن‌ها نزده است؛ هر چند با دیدگاه او تفاوت مبنایی داشته است.

(۲) بنا به آنچه در نظرات دوران مشاهده شد، او معنای زندگی را به هر دو تعبیر هدف و ارزش تعریف می‌کند و آن را در سؤالات خود مطرح می‌کند. وی با وجود این‌که نقش خدا را در معنادهی به زندگی دخیل نمی‌داند؛ اما نظرات خداپاوران در این زمینه را محترم می‌شمارد و به طور کلی رد نمی‌کند؛ اما به عقیده او، برای معنابخشی به زندگی نیازی به چیزی ماورای طبیعت و ماده نیست. او همان زندگی مادی را در دنیا هدف و انگیزه‌ای برای ادامه زندگی انسان می‌داند و به جوان توصیه می‌کند که برای به دست آوردن هدف و انگیزه زندگی به تأمین نیازهای خود بپردازد. در واقع پاسخی که دوران به شخص سؤال‌کننده داد، با توجه به زمان‌دار و مادی بودن آن، در نهایت به نابودی می‌رسد و احتمال آن است که آن شخص با پوچی و افسردگی روبرو شده و دوباره پس از مدتی به همان نقطه بی‌هدفی اولیه برسد. دوران در نهایت زندگی را برای معنابخشی نیازمند به دین نمی‌داند، بلکه روزمرگی و اتفاقات معمول زندگی را برای داشتن زندگی شاد کافی می‌داند.



۳) طبق مبانی انسان‌شناسی علامه جعفری که اسلامی است، زندگی انسان فراتر از بعد مادی آن و این دنیا است، بلکه حیات انسان بنا به جاودانگی روح انسان، جاودانه و ابدی است و ادامه آن در عوالمی غیر از دنیا انجام خواهد گرفت؛ با این باور، معنایی که یک زندگی پیدا می‌کند، بسیار غنی‌تر و مشحون‌تر از معنای مادی زندگی است.

۴) دورانت نهایت به دو عنصر برای معنابخشی زندگی اشاره می‌کند که یکی تأهل، فرزندآوری و شاغل بودن و دیگری، جزئی از کل شدن است. نقاط اشتراک مبانی ویل دورانت با علامه جعفری در مختار بودن انسان، قابلیت علم‌آموزی و وسعت‌پذیری علم انسان و جز از کل بودن انسان در نظام هستی است و نقاط افتراق آن‌ها در نگرش آن‌ها به ساحت وجودی انسان است که علامه جعفری انسان را دارای دو بعد مادی و معنوی می‌انگارد؛ در حالی که دورانت تنها به بعد مادی زندگی انسان نظر دارد؛ همچنین نظر در بقا و جاودانگی انسان نیز که مربوط به روح انسان و معاد او است، از این رهگذر دستخوش تغییر می‌شود. واضح است که کسی که انسان را جاودانه بداند، معنایی فراتر از دنیا برای او متصور است؛ چنانکه علامه جعفری چنین نظری دارد. آن‌که بقای انسان را تنها در این جهان بداند که با مرگ از بین می‌رود و پایان می‌یابد، معنایی که برای زندگی ترسیم می‌نماید، محدود به دنیا و ماده خواهد بود. در واقع تفاوت مبانی انسان‌شناسانه علامه با دورانت، تفاوت دیدگاه الهی و اسلامی با دیدگاه مادی‌گرایانه و غربی به انسان است.

## منابع

### قرآن کریم.

۱. جعفری تبریزی، محمدتقی، (۱۳۶۲)، شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی، تهران، امیرکبیر.
۲. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۸)، فلسفه و هدف زندگی، تهران، کتابخانه صدر.
۳. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۶)، شرح نهج‌البلاغه، ۲۷ جلدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۹)، جبر و اختیار، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه محمدتقی جعفری.
۵. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۱)، امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ، پیشرو انسانیت، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۶. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۷)، فلسفه دین، چاپ هشتم، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه محمدتقی جعفری.

۷. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۳ الف)، *حرکت و تحول از دیدگاه قرآن*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه محمدتقی جعفری.
۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۳ ب)، *علم و دین در حیات معقول*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه محمدتقی جعفری.
۹. دورانت، ویل، (۱۳۸۵)، *لذات فلسفه*، ترجمه: عباس زریاب خویی، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۰. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۲ الف)، *ماجرای فلسفه*، ترجمه: ابوالفضل حقیری قزوینی، تهران، علم.
۱۱. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۲ ب)، *دعوت به فلسفه*، ترجمه: ابوالفضل حقیری قزوینی، تهران، علم.
۱۲. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۸)، *درباره معنی زندگی*، چاپ بیست و هفتم، ترجمه: شهاب‌الدین عباسی، تهران، کتاب پارسه.
۱۳. رجبی، محمود، (۱۳۹۰)، *انسان‌شناسی*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۴. رضایی‌نیا، محمود، (۱۳۹۹)، *من طبیعی، من انسانی، تکامل*، ۱۰ جلدی، تهران، عطران.
۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، زیر نظر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. کلانتری، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، *معنا و عقلانیت*، قم، نشر طه.
۱۷. گرامی، غلامحسین، (۱۳۹۰)، *انسان در اسلام*، قم، معارف.
۱۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۹)، *فطرت*، تهران، صدرا.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۱۶ق)، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. نیچه، فردریش ویلهلم، (۱۳۷۷)، *خواست و اراده معطوف به قدرت*، ترجمه: رؤیا منجم، تهران، مس.
۲۱. وولف، سوزان، (۱۳۸۲)، «معنای زندگی»، ترجمه: محمدعلی عبداللهی، *نقد و نظر*، سال هشتم، ش ۲۹ و ۳۰.